

طاهره اصفهانیه

گرتو افتدم نظر چهره بچهره روبرو شرح دهم غم ترا نکته بنکته مو بمو
 میرود از فراق تو خون جگر ز دیده‌ام دجله بدجله یمیم چشمه بچشمه جو بجو
 از بی دیدن رخت همچو صبا فتاده‌ام کوچه بکوچه در بدر خانه بخانه کوباو
 مهر ترا دل حزین بافته بر قماش تن رشته برشته نسخ بنسخ تاربتار بو بو
 گرد عذار دلکشت عارض عنبرین خطت لاله بلاله گل بگل غنچه بغنچه بو بو
 در دل خویش (طاهره) گشت و ندید جز وفا صفحه بصفحه لابلای پرده پرده تو بتو
 این غزل را بقرة العین قزوینی نسبت میدهند ولی استاد سخن ادیب الممالک
 فراهانی در دفاتر یادداشت خود بطاهره اصفهانیه منتسب داشته و البته بی مدرک
 و تحقیق نخواهد بود وحید

ادبیات فارسی

بقلم آقای مؤید احمدی

ترجمه از شماره هشتم سال چهارم مجله الهلال

(۱) چندی است ادبا و محصلین و مآدین ممالک مشرق زمین اهمیت فوق العاده به ادبیات مغرب زمین می دهند و اقبال و جدیدی بر تحصیل ادبیات مغرب دارند که از نمره آن بهره‌مند شوند از اینجهت از افکار و طرز شعراء و نویسندگان اروپا تقلید کرده و ادبیات آنها را سرمشق خود قرار داده‌اند و این جمعیت بر دو قسمند .

- ۱ - قسمتی پیروی از ادباء و شعرای انگلیسی کرده و ادبیات آنها را پسندیده افکار شعراء و نویسندگان آن ممالک را رویه خود قرار داده‌اند
- ۲ - قسمت دیگر عاشق ادبیات فرانسه - و پیرو شعراء و نویسندگان آن

ممالکت میباشند «کمتر دیده شده که رویه و افکار شعراء و ادباء سایر مملکت مغرب زمین را پسندیده باشند اگر هم باشد خیلی نادر است» (۱)

اگر نهضتی که اخیراً در لغات عربی و فارسی و ترکی پیدا نشده بود بکلی ادبیات مشرق زمین ازین رفته بود؟ لکن ادباء عرب و فارسی و ترک بعاقبت و خیم این موضوع پی برده و در این نهضت اخیر باکمال جدیت اقدام بزننده کردن و احیاء لغات و ادبیات خود نموده و لغاتیکه متروک و مندرس و فراموش شده بود در هر یک از زبانهای ثلاثه پیدا کرده و جمع آوری نمودند - و عظمت و بزرگی و مجد ادبیات خود را عودت دادند - و لغات و فوایدی که در حیات عامه و ملیت آنها اثر و نتیجه داشت احیاء کردند -

(۲) ادبیات عربی - و فارسی - و ترکی - رابطه و بسته گی و علاقه باهم دارند که غیر قابل انفکاک است و آن جهة جامعه اسلامیت است . بعد از آنکه ایران و ترکیه را قشون اسلامی فتح کرد در واقع لغت عرب بر لغات فارسی و ترکی غالب شد و در لغات و ادبیات و افکار و الفاظ و اوزان شعریه آنها اثر ظاهر و بینی نموده و چیزهایی احداث کرد که ساقه نداشت .

اگرچه ادبیات عربی در ادبیات فارسی و ترکی هر دو اثر کرد لکن تأثیرش در لغات و ادبیات فارسی بیشتر بود ^{در عهد دولت بنی عباس که سلطنت و خلافت آنها در نتیجه و اثر اقدامات ایرانیها بود . در واقع دوره بنی العباسی از سایر دولتهای عربی ممتاز است بگرفتن تمدن و قواعد سلطنتی ایران و پیروی کردن از افکار بلند ایرانیها - و مخلوط شدن عرب و فارس و ممزوج شدن خون ایرانی و عرب بواسطه وصلتها - و زناشوئی - و مراودهها و محاورتها و معاملات و تجارت و غیره که در واقع از همه جهة متحد و یکی شدند .}

(۱) سالها دل طلب جام جم از ما میگرد آنچه خود داشت زیگانه تنها می کرد

تا اندوره هیچ تاریخ نشان نمیدهد که عرب کتابی از زبانهای غیر عربی به عربی ترجمه کرده باشد - در این امتزاج کتابهای فارسی و اخبار و سیر و تواریخ فارسی را ادباء و مورخین عربی ترجمه کردند - از آنجمله است -
 (عبدالله بن مقفع) (جبله بن سالم) (محمد بن الجهم) (وابن مطیاد الاصفهانی)
 (و هشام بن قاسم) .

عبدالله بن مقفع که یکی از بزرگان ایران و نوابغ آن عصر است کتابهای زیادی از فارسی به عربی ترجمه کرد - که از آنهاست (خدائی نامه) کتاب امراء کتاب تاج در اخبار انوشیروان - (آئین نامه) که کتاب قوانین و قواعد و رسوم ایران بود - (ومسعودی مورخ بزرگ عرب در تمجید آن کتاب مینویسد : کتاب بزرگی است در هزارها صفحات و اوراق نوشته شده و از نفیس ترین کتب فرس است که یافت نمیشد مگر نزد مؤبد های بزرگ و رؤسای سترک (و کایله دمنه) و غیره .

جبله بن سالم نویسنده و کاتب هشام ابن عبدالملک اموی کتاب اسفندیار

و رستم را از فارسی به عربی ترجمه نمود
محمد بن الجهم - کتاب سیر الملوک را از فارسی به عربی ترجمه نمود و
 و اشخاص دیگر کتابهای بزرگ نفیس فارسی را به عربی ترجمه کردند .
 از این کتابهای فارسی که خیلی مهم است کتاب شاهنامه است - که محتوی است بر تاریخ پادشاهان فرسی و افسانههای پارسی باستانی از زمان تشکیل و تأسیس و پیدایش سلطنت در ایران تا زمان استیلاء قشون عرب و اسلام بر ایران - و بر حسب ترتیب تاریخی مرتب شده بر ذکر حالات طوائفی که در ایران سلطنت کرده اند . و شروع کرده از حالات و گذارشات اول پادشاه ایران و تاریخ دوره سلطنت او و حوادثی که در اندوره رخ داده و همین قسم پادشاه دوم و سوم تا استیلاء عرب

و این کتاب به‌مین ترتیب تاریخ (سه هزار و هشتصد و هفتاد و چهار سال را) استمرار داده است. که چهار طبقه در این مدت در ایران پادشاهی و سلطنت کرده‌اند این قسه‌ها و روایاتی است که از خیلی قدیم در حالات رجال بزرگ و نامی ایران ساخته شده - که اسامی آنها دلالت دارد بر تقیده دینی قدماء ملت آریا از قوای خیر و شر - یزدان و اهریمن.

این قصص و روایات در کتابی موسوم بشاهنامه که از کتابهای پارسی قدیم بوده و در عهد ساسانیان تدوین و نوشته شده بود بدست والی خراسان افتاده و بامراو ابن منصور محمد بن عبدالرزاق طوسی از زبان پهلوی بزبان فارسی متداول آن عصر جمع آوری کرده و نوشته است - و حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی آن کتاب را بنظم و شعر پارسی خالص در آورده «در شصت هزار شعر» و این شاعر بزرگ در مدت سی و پنج سال بتجمل زحمات و مشقات این خدمت را پیدایان رسانید و در سنه چهارصد هجری تمام شد.

در فاصله سال ششصد و بیست از جمادی الاولی تا شوال سال ششصد و بیست و یک هجری قوام‌الدین فتح بن علی بن محمد البنداری الاصفهانی که از فضلاء و ادباء انصراست و یکی از مورخین نامی است در شهر شام در ظرف هیجده ماه کتاب شاهنامه فردوسی طوسی را از پارسی به عربی ترجمه نمود بشرع عرسی فصیح ساده لکن شاهنامه را مختصر کرده که باندازه ثلث شاهنامه است و مطالبی که در شاهنامه غامض و مشکل بوده حل کرده است و قصه‌ها و افسانه‌های تاریخی را شرح نموده و اصل آنها را ذکر کرده و اخلافاً تیکه بین تاریخ شاهنامه و سایر تواریخ بوده بیان نموده و قسمتهائی که با سایر تواریخ مطابق بوده است تذکر داده و الحق زحمت بزرگی کشیده است.

دکتر عبدالوهاب عزام که یکی از ادباء و فضلاء مصر است و از مدرسین

جامعه مصریه است اخیراً کتابی در این موضوع جمع کرده است که حاوی (ترجمه البنداری) اصفهانی است از شاهنامه فردوسی و مقدمه بر آن کتاب نوشته که خیلی عالی و وافست در یکصد صفحه از قطع بزرگ که حقیقه می‌توان آنمقدمه را کتاب عالی مستغنی دانست

و این کتاب محتوی است بر تحقیقات علمی دقیق از شاهنامه فردوسی و اصل آن و تاریخ آن و افسانه‌های باستانی و منشاء و مبدء افسانه‌های بزرگ و کوچک تاریخی و شرح حال و گذارش حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی ناظم شاهنامه - و حالات اشخاصیکه در این قصه ها نام آنها برده شده و حالات سلاطین و رجال بزرگ و وزراء و پهلوانها و علماء و مؤیدها و اخبار سایر امم و قبائل - مثل روم و هند و یونان و عرب که در شاهنامه از آنها و جنگهاشان نام برده شده .

در آخرین فصل از البنداری مترجم شاهنامه به عربی و از اهمیت و قیمت این ترجمه و محل ادبی و تاریخی آن نگاشته است .

دکتر عبد الوهاب عزام بواسطه نوشتن این کتاب ادبی تاریخی بزرگ و این خدمت سترک باخذ دیپلمه و تصدیق دکتر از جامعه مصریه نائل آمده و در مجلس بزرگی که در جامعه مصریه برای دادن تصدیقها تشکیل شده بود تصدیق دکتر را از دست اعلیحضرت ملک عفواد پادشاه مصر دریافت نموده و مفتخر گردید .

استاد طاهر الطناخی - بعد از این واقعه میگوید دوست داشتم با دکتر عبد الوهاب عزام ملاقات کرده و سئوالاتی در موضوع ادبیات فارسی و رابطه که با ادبیات عربی دارد . و ادباء پارسی و نتایج افکار و قریحه آنها و چیزهاییکه ملت آریادر عالم علم و ادب دارند بنمایم . ایشان قبول نموده و در مجلس خصوصی شرح ذیل مذاکره شد .

سوال بچه چیز ادبیات فارسی ممتاز است ؟

جواب اگرچه ادبیات فارسی مزایای زیادی دارد - لکن بدو چیز مهم

بزرگ بر ادبیات عرب امتیاز و رجحان دارد .

اول وسعت خیال و دقت نظر و زیادتی و تفصیل موضوعات و رقت طبع

و لطائف شعریه . دامنه خیال در ادبیات فارسی خیلی وسیع تر و تفصیل دادن

موضوعات در ادبیات فارسی زیادتر است تا در ادبیات عربی . و در موضوعاتی که

بین ادبیات فارسی و عربی مشترك است این امتیاز بخوبی ظاهر و هویداست .

از اینجهت است که شعر در ادبیات فارسی بحدی زیاد شده که نزدیک است

تر در ادبیات فارسی محو شود - بلکه برای اثر محل و مقامی در نتیجه های ادبی

باقی نمانده و اهمیتی بآن نمیدهند - « حتی بعضی از ادباء گفته اند ادبیات فارسی

تر ندارد و منحصر بنظم و شعراست » .

تمام قضایا و نتایج و مرامهای ادبی در پارسی شعر و منظوم است - حتی

قصه های ادبی طویله و حکایت های مفصل تواریخ و سیر بزرگ را بشعر در آورده اند

که عدد آنها در بعضی مواقع از ده هزارها تجاوز میکند . و به همین علت است

که در ادبیات فارسی تألیف قصه ها ، افسانه ها و حکایات ترجمه از لغات دیگر زیاد

و مکرر شعراء بنظم در آورده اند .

کثرت اشیا و ولع ادبای ایران باین نوع از ادب آنها را وادار کرده که

قصص قرآینه را مثل قصه حضرت یوسف علیه السلام و قصه های ادبیه را مثل

لیلی و مجنون و غیره زیاده از پنج مرتبه ادباء بزرگ فارسی زبان به شعر

در آورده اند « و حال اینکه این قبیل قصه ها تا این تاریخ در لغت عربی بشعر

در نیامده » لکن ادباء فارسی مکرر بر مکرر اقصه ها را در هر عصر بشعر در آورده

که هر يك از آنها کمتر از پنج هزار بیت نیست . (۱)

امتیاز دوم ادبیات پارسی بر ادبیات عربی اشعار عرفانی و تصوف است که میتوان گفت از این حیث برای علماء و شعراء و عرفای پارسی نظیری در ادبیات هیچ مملکت و سایر امم وجود ندارد و یافت نمیشود و این اشعار تصوف و عرفانی ادق افکار فلسفیه را حاوی و نکته های بزرگ و باریک حکمت و عرفان را در بردارد و از قرن پنجم هجری بزرگترین شعرای پارسی شعرای صوفیه هستند مثل مجدالدین سنائی غزنوی - و فریدالدین عطار - و بعد مولانا جلال الدین مولوی رومی صاحب مثنوی . مولانا جلال الدین از سنائی و عطار و خود میگوید : سنائی روح بود و عطار دو چشم و من در اثر و عقب آنها میروم . لکن این اظهار از جلال الدین تواضع و شلسته نفسی است چرا که در شعرای پارسی عرفانی مولانا جلال الدین مرتبه اولیت و اولویت را احراز نموده است . و کتاب مثنوی نزد پارسیها قرآن پارسی نامیده میشود . و میگویند جلال الدین رومی پیغمبر نیست

راجع بصفحه ۴۸۶ (۱) گویا اطلاع کامل نداشته اند که اولاً قصص قرآینه منحصر بقصه حضرت یوسف نیست بلکه قصه یوسف و ذلیخا - قصه سلیمان و باقیس - قصه معراج و غزوات پیغمبر (ص) و غیره و غیره مکرر بشعر فارسی ساخته شده . بلکه اخیراً تمام قرآن را مرحوم صفیعلیشاه بشعر تفسیر کرده است - قصص ادبیه هم منحصر بلیلی و مجنون نیست تمام حکایات و قصه های ادبیه که در ادبیات فارسی و عربی بوده و رمانهای خیالی و افسانههای تاریخی و نصایح و مواعظ و حکم را شعرای فارسی منظوم کرده اند . حتی کتاب الف لیله و لیله و غیره را و نیز علماء و ادباء فارسی موضوعات علمی را از تاریخ ، اخلاق ، جغرافی ، هیئت ، نجوم ، لغت ، نحو ، صرف ، منطق معانی ، بیان ، عروض ، فقه ، اصول ، فلسفه ، حکمت ، کلام ، و غیره بشعر پارسی یا عربی در آورده اند و از این جهت است که ادبیات پارسی بر عربی رجحان و امتیاز دارد « مترجم »

لکن صاحب کتاب است که غرض کتاب مثنوی است (۱)
و در مثنوی و سائر کتب شعرای صوفیه بلندترین و بزرگترین حقائق
فلسفه اسلامی را که بالطیفترین خیالات و قضایای وسیع شعریه همزوج شده
انسان درک میکند .

استاد نیکولسن مستشرق انگلیسی مولانا جلال الدین را بادانته که معاصر
او بوده است قرین یکدیگر دانسته لکن گفته است (شکی نیست که فیلسوف اسلامی
یعنی جلال الدین فکرش بلندتر و بزرگتر و نظرش عالیتر و سعه صدرش بیش از
معاصرش دانته است)

سؤال کردم - چه ارتباطی ادبیات پارسی با ادبیات عربی دارد ؟

جواب داد - بین ادبیات فارسی و عربی بستگی و ارتباط خیلی محکم است
و در دو امر خیلی ظاهر و آشکار است - اول ادبیات فارسی و عربی هر دو
در تحت تأثیر دیانت اسلامی واقع شده - دوم ادبیات فارسی در تحت تأثیر لغات
عربی واقع گردیده - از حیث الفاظ و افکار و اوزان و قوافی این ارتباط در اثر
فارسی و کتب علمیه بیشتر از شعر فارسی ظاهر و آشکار است بدرجه که وقتی
انسان شعر فارسی را میخواند تصور میکند شعر عربی را قرائت میکند تمام اصطلاحات
علمی که در فصاحت بلاغت عروض - کلام ، توحید ، فقه ، اصول ، طب تشریح
فارسی موجود است - عربی است بلکه ادبیات فارسی از لغات عربی مستعد
اقتباس میکنند از قبیل طیاره و غیره . از اینجهت برای متادب عربی خیلی سهل
و آسان است که لغت و ادب و قواعد پارسی را بیاموزد و بعد از چند درس عبارات

گویا دکتر عبدالوهاب عزام مضمون شعر مولانا بهاء الدین ولد را در نظر گرفته است و این نسبت را
پارسیها داده اند (که میفرماید)

من نمیگویم که آن عالیجناب

هست پیغمبر ولی دارد کتاب

مثنوی او چو قرآن مدل

هادی بعضی و بعضی را مفضل

مترجم

و مطالب کتابهای فارسی را میفهمد در حالیکه برای مستشرقین اروپا فهم آنها خیلی دشوار است مثل رمز و اشاره آیات قرآنیه - وامثله عرب و غیر ذلک
بقیه دارد

ره آورد خراسان =

آقای عطار زاده نماینده سیار ارمغان در سفر اخیر خراسان «از غفران پناه
حاجی میرزا هاشم کایدار که شاعری بلند پایه و گمنام و در همین اواخر بر رحمت
ایزدی پیوسته» چند رباعی بارمغان آورده است .
مقام ذوق و ادب شاعر از همین چند رباعی بخوبی واضح میگردد .
ما انتظار داریم که بوسیله فضلا و ادبا و بقایای خاندان وی شرح
حال کامل و یک قطعه عکس با منتخبات آثار باداره ارمغان برسد .
اینک رباعیات

رباعی

یک چند میان کوچه بازی کردیم یک چند خیال سرفرازی کردیم
قصه در این دارقاروزی چند بر خوان تپی دست درازی کردیم

...

ای باد بهار روح افزا پوئی گاه علوم انسانی و الهی تنظیم کنی دم مسیحا بودی
ای جاه و شرف دوزخ دنیا بودی ای گوشه قعر بهترین جا بودی

رباعی

آوردنم از عدم در این راه چه بود آن گاه در این ره اینهمه چه بود
در آمدنم گریه و در رفتن آه آن گریه برای چه و این آه چه بود

...

بر اهل جهان و بر جهانشان لعنت بر مرد و زن و پیرو جوانشان لعنت
یک یک همه را بیازمودم صد بار ای بر بدر یکان یکانشان لعنت

از آه دل و سوز جگر ریش بترس هر چند توانگری ز درویش بترس
از جور پیاپی تو شد حوصله تنک ای تولیت جلیله بر خویش بترس

ز نهار شراب ناب چون زهر خوری اینقدر نشاید که غم دهر خوری
هشداو که گرمی نخوری سیلی سخت با آشتی زمانه با قهر خوری

آثار شعرای متوسط

مخفی رشتی

باده نوش جان کن شد خون عاشقان نوشی بعد ازین چومی با او میتوان زدن جوشی
هر کجا بمن بر خورد من ز عمر بر خوردم رشک ماه نوظفلی پای تاسر آغوشی
ژاله کن بصد رنگی با تلنگ آهنگی (۱) در چمن صبو حی زن برک گل بنا گوشی
همچه پنجه مژگان عاشق از هوا گیری همچو چشم مست خود نکته سنج خاموشی
بوسه اش فقیران را بی سوال منعم کن غافل از کسی مگذر با اشاره هم دوشی
همچو او ندارد یاد هیچکس ز مهر و بان دیر روز خاطر ها زود کن فراموشی
بزم تیره بختان را به زشمع فانوسی چتره طلا بر سر جامه یک تهی پوشی
مخفی از کفم برداشت دل بگوشه چشمی عنبرین خط و خالی یاسمن بنا گوشی

قصاب

مطلع نگاهم شد باز کرده آغوشی آفتاب رخساری صبحدم بنا کوشی
چون فقیله عنبر یاز تا بسر عطری شب کلاه زینسی جامه صندلی پوشی
زلف کرده خالش را طفل بسته زناری سرمه کرده چشمش را کافر سیه پوشی
از نگه گل بادام بر کفار کل ریزی یاسمن سر انگشتی نسترن برو دوشی

(۱) تلک - بفتح اول و کسر ثانی - امرد بیاک خونی